

على خدمة امرئك يا رب الرحمن واحفظهم في كهف الطامك
عن كل ما لا يرضى انك انت الكريم الرحيم الوقاب
هو الابهى
اي اماء الرحمن

دو ايندم كه فلم از كثرت جولان خستد و انامل نا توان كشته
جناب ابن ابراهيم ورق را پيشکش اين عبد نمود اين عبد
نيز اين نعارف را بكمال مهنوی و خوشنودی قبول نمود
ولي كلاك سريع حكم اسب نازی دارد و انامل كاتب
حكم سوار چون فرس بماند سوار چكند ولي اين سوار
بعون و عنایت جمال قدم بآسب و نازیانه جولان
كند و میدان كيرد و بصفوف عالم زند و سپاه
الوف بشكند ثباتيد ملكوت ابهي صمد راست
و بقوت ملا اعلی حیدر جان پرورد در جميع نقاط عالم
صف جنك پيارايد و كسور بكشايد و ملل وام را خاضع
باب حديث نمايد پس اي اماء رحمن اي كيزان يزدان

چون بجز بپوشید و چون مرغان جنت اهلی بخروشید
 صراط از شدت وجد بترانند در این کشتن بحامد حضرت
 مقصود پردازید پرشعله باشید نه محمود پرشور
 باشید نه محزون آیات توحید باشید و بتینات
 خداوند مجید اشجار حدیقه مواهب باشید و
 اثمار شجره الطاف رب کامل مظاہر عنایت جمال مبارک
 باشید چه که قوت روح القدس مؤید شما است و
 اللهم، علیک ع
 هو الابی

ای یاران روحان من شب و روز در یاد روی شما
 هستیم و روز و شب بذكر جنای دلجوی شما دمی
 نیاسایم و نفسی بر نیاریم مگر آنکه عجز و نیاز کنیم
 و بمناجات دعا ز کردیم که ای یار پنهان ای مقصود
 دو جهان ای محبوب مهربان این بیچارگان اسیر عشق
 توئند و این بینوایان مستحیر آستان هر شامی از قرا

ناله کند و هر صبحی از مجرای اصل نفاق فریاد و نیش
 برآورد در هر دمی بغی هر مند و در هر نفسی بظالم
 بد نفسی مینالد با وجود این حمد ترا که چون آتشکده
 پر شعله اند و چون ماه و مهر پر نور و پر ترافت
 چون علم در امر فدا فریاد خنجر اند و چون مردان در میدان
 ناخن اند چون شکوفه شکفته اند و چون کلخدا
 و شادمان پس ای مهربان این نفوس ندیست را
 بنیایدات ملکوتیه موفق و بما و این جاهای بالا را
 مظاهر آیات لولا که انان انان الکریم الرؤف الرحیم

سوره اَبی

۶۶

علیک التناء و علیک البهاء و علیک الخیر من الجمال
 الابی شهید بانک صدقت بایات الله و تو جنت الی
 جمال الله و نذرت بذكر الله و تشببت بميثاق الله و
 و جنت و صبرت علی کل بلاء فی سبیل الله و ما اخذتک لولیه

لام

لا اثم في محبتة الله وناديت باسم الله وآويت الى كنف
 مغفرة الله وسعيت وفديت بروحك وذللتك بنفسك
 وجهدك وظاهره وباطنك في خدمة امر الله واستغفرت
 عن كل اوطان مظالمه ورامعد وراحت حبت هذا
 من اعظم مواهب الله فالله الحنان الغايب تحبك و
 الصدور ومنشرح خبزك والنفوس ممتنزة بالشاء عليك
 رحم الله امره زار مسك وابد الله رجلا نوحل في جوار
 مرندك ونذل وخضع وخشع عند حدثك الله بك و
 رب ابايك الاولين ع من ابايس

اي مرتل ايات در محافل نجات جناب امام زاعلى اكبر
 الان در نهايت قوت واستقامت ووفار نشسته اند
 ودر كال فصاحت وبارغفت ميفرمايند كه حضرت ابن
 ابيراهيم و عده مكنوب نموده اند من نيز في الحقيفة
 نجات كشيديم و چاره نديم و كلك را بدست گرفته

قیات

وبنکارش پرداختم زیرا محصل اذربایحانی است و من
 مازندانی یا نوری و طهرانی دیگر چاکو نرازدستاد
 کریمم و اگر از چنگ او فرادگتم جناب ابن اهر را چکار
 کنم زیرا ایشان نیز ترکند و با ترکان نتوانستیش
 نمود باید آمیزش کرد ما را میگوید جز که تسلیم و رضا
 گو چاره این ذکرها مزاج است و حجاز و اما حقیقت
 اینست که در این انجمن بسیار عزیزی و در این بساطی
 محرم و زیارتی آیات مینمائی و تلاوت مناجات و
 فی الحقیقت تأثیرش ساری بکل اجهات و الهیاء علیک
 و علی کل ثابت علی الميثاق ع هو الابی
 ای سخی اسم اعظم روحی فدک هذا الاسم الکریم و التبا
 العظیم و الدر الیتیم جناب اخوی الجهدتتم مرتبت
 که در آستان حق قدیم بنکران یار و ندیم مشغول و بالوف
 و مانوس و میفرمایند آنی فراموش ننموده ام و من
 شهادت

شهادت میدهم که صادق است ای رب اید هو لاء
 الأخوة علی خد من الميثاق والأستشرافی من انوار
 فیض ملکوتک فی الأفاق والسقی من کاس الطاویک
 الطافیة بمدامه العزبان بین اهل الوفاق وانصرهم بکتابک
 وارزقهم نعمتک وانزل علیهم رحمتک واعلمهم فی جمع
 الشئون انک انت المقدر القیوم ع مولای بی
 ای خداوند بزرگوار ما کنه کاریم و تو عنو غفور آمرزگار
 نظر عنایت بکشا و پر تو موهبت بخش این بنده
 میلانی راسرست باده رحمانی فرما و این سرکش
 سودانی را در پناه ربانی پناه بخش و در جمیع احوال
 باعظم آمال موفق کن و در کل اوقات بجزود نجات
 نصرت فرما انک انت المقدر الکریم المنعالم ع

مولای بی ای ستمی حضرت مقصود
 حد هزار شکر رب و درود را که در یوم موعود فائز کشتی

و با پنهان کردن آمال نفوس جلیله و ارواح طیبه بود
 نائل شدی و در سبیل ربت جلیل قلیل مشقات
 نمودی و حال مهتک بهیثاق ملیک اشراق
 هستی مطهرن بعون و صون جمال قدم باش و
 مباشرت در امور کن امید از فضل لبا، دارم که بویفا
 رویت روشن گردد و بصفا قلیت رشک گلزار

هوآلابی

و چمن ع

ای منارای صدمات و بلا در سبیل خدا از ظلم و
 طغیان فرعونیان در صدمات و مشقات بسیار
 افتادی و از وطن مالوف هجران اختیار نمودی
 و در غربت عزلت گزیدی ولی باکانه، زیر اسم
 اعظم کل آیام را در غربت بگرفت گذازند و در زندان
 در زنجیر گران بسر برد و با در بجز اعظم با صدمه
 هدم بود تو کینه و محرومستی باید نجیب مشق

دسہم مکمل از این بلا یا و محن بری تا و لعل نصیب

فی الکتاب تحقق گردد و الارض من کأرض الکرام مبرین

شود دع ^{و در این} جناب کربلائی حسین علیه السلام

تکبیر برسان و بگو کر تیر یا اید اینک هدفش دلها

و همچنین سایرین از مهاجرین که از ظلم خائین دستگیر

متمردین هجرت نموده اند جمیع را تکبیر ابدی اجماعی ابرار

نمایند و تسبیح دهید قسم بی حال قدم که این بار از ادر

مسئل جمال ابھی بجان خریدارم و آرزوی آن سیدم

که جمیع بلا یا، اجبار و دره ابھی بجان و دل حمل نمایم

و فدای کل کردم ع ^{هو کا ابھی}

ای مجذب بنفحات الله از روزی که غمناک شدم

کردی دائمی یاد تو بودیم و در عین مبارکه بالنیاب

زیارت کردیم و طلب نمایم و توفیق نمودیم امید

شدید دارم که در جمیع خصوص و امور موفق و دروید

کرده پس لهذا امر مهمی که در عشق آباد است بجا آورده
 میمایم که متوکلان علی الله مباشرت نمائی و قلوب
 و کل دوستان را خوشوقت کنی و از اختلاف جدا
 بود که در میان حضرات سدره مبارک کمالیه و جناب
 استاد علی اکبر است و چند سال است که باقی مانده
 اجتناب باید با کمال همت در این قضیه بکوشند تا
 انشاء الله این حساب دیده شود و نتیجه بخشود
 هرگاه بی ای بنده رتبت ملکوت
 در ایندم که قلب این مشتاق مشتعل بنا بر حجت الله است
 بخیال افتادم که بذکر تو پرویز دارم نام گرفته و میسکرم
 نامدانی که آنرا زیاد یاران فراغت ندارم و اگر چنانچه
 فوری در تشریح سطور واقع گردد از کثرت نامور است
 و من فایا شب و روز بیاد و ذکر لجا ای املی میکند انم
 که و ندر که فرستادید بسیار معتبول و بجا واقع لجا ای

این عبد کافی در آیام زیارت سوار شده بکمال راحت
 بروضه مبارکه میرسیم و چند مرتبه بانیانه زیارت
 نمودیم و این خبر همه بشارت است طوبی لك من هنا

الحق اب جناب خوی آقا محمد حسین تکبیر ابدع ابھی

ابلاغ نمایند و بگویند که من در مردم که بپاد تو افتم و

در روضه مبارکه باشم حین زیارت ترا بخاطر آرم و

طلب مدد کنم و جناب محمد افانیر تکبیر ابدع ابھی

ابلاغ نمایند و بگویند منظور نظر عنایتی و ملاحظ

عین الطاف مطهر باش جمال ابھی پشت و پناه تو

واللهاء علیک امر الله و رفته موفقت و والده مشهد

عالم تکبیر برسانید از لطف اعلیٰ البیم که در مردم

قوت اطمینان جدیدی با ایشان عطا فرماید ع

هو ابھی ای احبای روحانی

دیوان حقیقی جمال ندم افوان عزت فدیمه برافان اشرف

نموده و شمس حقیقت بر شرق و غرب از افق غیب
جاوه کرده بیکانگان بیکانندی بودند و خویش و
اشنا گشته اند ندای جمال قدم در جمیع افکار در اندیشه
وحیت اسم اعظم در کل اطراف محیط بر افق فریاد پیاپی
الأعلى بلند است و نغز پاپایی الایمی منحصراً از سر ^{شمنند}
نجات قدس خشت احدیث معطر و شام است و شمیم
نیم ریاض هویث محیی ارواح و منعر اجسام جسم
منابت روح نموده در حرکت و اهتزاز است
و تن موافقت دل کرده در مجتهد نیاز است برای
جافهای پاک که جسم امکان را در وحید و طالبان راه
خدا را باب فتوح همتی بنماید و سمندی برابند
و جولانی بدهید زیرا عنقریب میدان از دست برود
و گوی موهبت ر بوده بشود ع هوکله بی
ای سرگشته سودانی مدنی است که از تو خیری نیست
و اثری

داثری نه جناب اما مهدی پیر مهر پرور است و
همیشه در فکر پدر است کی در عشق شما لبان فصیح
کاشان غزلخوانی مینماید و کی در فراق شما بزبان
جوشقان کربیه و فغان و زاری میزند کی میگوید
که پدر چون مستمّر السفر است و در جانی تفرّدا
لهذا ورق حجر در نفرسند و گاهی گوید نسیب شده
و در نزد مهران مادر مقرر کرده باری شما هر قسم
میزایم حساب کن زود بزود محاسب مرقوم نما اگر
بقلم و قریاسه مشعر و خیال شده بنسیم و اناناس فاصد
دانه کن و اگر جسمانی ممکن نه در جانی بفرست
و میگوید از خدا بترس و از عزرائیل بترس که غشّی
انفاس منقطع کرد و بان عالم بشتابیم و یکدیگر را
گیریم از وقت دست در گریبان شویم و کار همیشه
وسیله و عریبه و طپانچه کشد خود میدانی ع ع

هو الأبهى
 اى وقتن بيوم قيام در
 يوم ظهور نفع صورتش و نغزنا قورگشت
 موقن و در ناب مرد و حشور شدند ولى موقن
 بيدار شد و هميشه ارگشت و از موت و حيات خبر
 گشت و از حرام مردد نمود و در جنت تقدس
 داخل شد ولى غافل از موت و حيات مردوبى
 خبر و مايشعرون ايان پيچشون ع هه هو الأبهى
 اى منجذب نور حقيقت مرسلات رسيد و هما
 بديعه حاوى احساسات روحانيه بود روح و درگاه
 بخشيد و فرج و سرور ميدول نمود چه كه كاسه با
 بهاء محبت الله ستر شرح و لماك ينسى هذا المنأ
 البديع وهذا الشان الجليل توجه الى ربك الكريم
 في ملكوت الخفى و قل رب اشرح صدرى بنور منك
 و ليترلى امرى بموهبتك و اشد اذرى بجنود ملكك
 وانسى

وانظمتی بناتک وانما انسانی فی تبلیغ امرک و

اجماعتی من عبادک الخاصین بجهت ترویج امرالله

ونشر نفوس میثاق مکت در مریا و حرکت هر جا

بفرمایید محبوب ع ع هوکله بسی

ای اردشیر در پیش میثاق چون شیر زبان باش

و در مذاق اهل اشراق شیر و شکر روح پرور آفاق در

سپهر پیمان اختر تابان شو و از پر قوم مهر عرفان ماه درخشان

شمع روشنی برافروز و پرده جان دیده مردگان بسوز

در آستان بندگی بحال آزادگی با این عبد خواجه نشا کرد و

در در که پروردگار آمرزگار با این بنده زار هم قطار شو

در نشر روح حیات همی و در آزادگی از آلودگی قیوت

و قدرتی ناییده لاکوت میرسد و جمع عنایت رب

دود میدمد و نیم موهبت میوزد و مرده ناپید

رب عزت میرسد ع ع هوکله بسی

ای ثابت عهد ای دائم میثاق ای روی تو نورانی
 ای خوی تو روحانی ای کوی تو روحانی از قیسه کریمه
 مضامین ثبوت و رسوخ واضح و مشهور و استماع
 نایید در خدمت و تبلیغ امر شده بود نضره و اینها
 بساحت حضرت ذوالجلال شد که موافق بکمال اما اثر
 نادر حضرت هم در اسرائیل چون جبرئیل مؤید بخدمت رب
 جلیل کردی و حضرت خلیل را سلیل مجیدی شری
 و سبب فرج و سرور کلیم کریم کردی روی اسرائیلیان
 سمندر نای و خوی انبیاء پیشینیان بنامی بوی
 خوش گلستان ابراهیمی منتشر سازی و کوی ربانیون
 قدیم را معبود کنی و البقاء علیک مع مولایهی
 ای شمع ثبوت در جمع یاران در عبور و مرد و ستا
 چنان آهنگی بنواز که مرغمان خاموش را بظرب و آوازی
 و طپور پیوش راهوشیار کنی مرده صد ساله را بفرست
 بیخات

حیات بخش و بیار بی دربان را بنیض روح القدس
 شفا بخش کور بصیرت را بینا کنی و کرحقیق را شنوا
 نمائی طالبان را در هر سبیل کردی و مشافان را دلیل
 جلیل سراچ هدی برافروزی و پیشم از جهان و
 جهانیان بدروزی آیت قدیم کردی و رایت عظیم
 شوی کل ذلک بفضل مولیک الکریم والحمد لله رب
 العالمین رب العالمین علیک مع و جوابی

ای عاشق جمال ذوالجلال در مران سله این بدیه مسطور
 غیر تسلیم در رضا کو چاره در کف شیرین خو فخراره و له
 من میگویم خوش بود تسلیم و خوشتر زان رضا
 پیش یار مهربان با وفا زیرا ایضا کند جوهر صفا است
 در روح و با با بی چون اقیانوس عشق در هر وقت غایب بر
 افزند و مقصور و فقور و ذنوب و کروب را بکلی
 بسوزد دران مقام حکومت سلطان حجت نماید

و سلطنت شهریار عشق راند از فضل خو امید کشا نیز
 و حصول آسایش آن ربی کریم کریم ع ع ع
 ای شمع مشعل انوار تقدیس از مهر جنت در اشراق
 و اسرار توحید مشرق بر افاق حدائق حنائی در زیر
 و شقایق دقایق زینت این بهشت برین نجات
 در مرد است و قلوب روحانیان معدن نور
 الطاف یزدان در خرید است و مواهب الهیه در
 جاوه شدید کاس عنایت درد و رانست و سر
 جام میثاق پر روح و ریحان نظر الطاف شاه است
 و لیاذ اعطاف کامل بفیض جلیل و فوز عظیم مطمان
 باش و بر فضل و عنایت منوکل و الهیاء علیک و
 علی کل ثابت علی الميثاق ع ع سوالی

ای بنده حق چه نکارم ایچر تفریر و تخریر شود اسرار
 قلوب تبیر نکردد و ایات صد و تغییر نشود از بحر

قطره بیان کرد و از خرمی دانه آشکار شود. بشناس
قاروب بنیفات ثبت الله چون بصره مواج و رویه باران
و وجه چون سراج و سماج عفوگاه خواستید که
شفاعت در درگاه کبریا کرد بصره میثاق نمازم ^{عظیم} ا
تابان و راستان چون در این هم رحمت و مظهر خورند
از لوث ذنوب پاک و مقدس کردند و الله یغفر
لمن یشاء و چون ثابت و راست شوند صراحی و نارنج
از رخ کاکون ساطع کرد و البیضاء علیات ع ع
هوایابی ای سرستان جام الطاف
یزدان دریای احسان حضرت یزدان پر موج است
و جنود ملاکوت در وفود و ورود فوج فوج
ناید شدید است و بنیان پیمان از زبرجدید
آسمانیان در طیرانند و روحانیان در استنسال ^ن بیست
پس ای یاران بادبانان همدم گردید و با اسیران همقدم

در ترویج امر الله کوشید و در تخریب فلوسب مشنانان
از جام الهی سر مست باشید و از نایب الستی می پرست
الحمد لله انوار توحید در سطوع است و اسرار
نفرید مکشوف و مشهور طوبی لکم بالیهما الثابتون

بشری لکم بالیهما الراشعون ع ع
ای استادان در ایندم که بیاد حضرت دوست نهادیم و
در کمال خضوع و خشوع بیا کوث ابهی منخترع دیم
عریضه توبید ست امداء عمان در مضمون شد بجز
انکسار مشحون بود و اسند عای حضور در آستان حضرت
پروردگار نموده بودید بسیار سب نثار شد چه که
هائینا حتران از فراق بو وطن ناذن و اجازه داری که
در درگاه احدیت حاضر کردی و یکروز در روز سرد
نریگاه در این درگاه ملجأ و پناهجویی و در جزا و رحمت
پروردگار استراحت نما و البیها، علیک ع ع

هوای می ای بناکان الهی در این

ساعت مذکورید و در این چنین معروف و بشویش

در میثاق سوخوف قوت جبریا کوفت خود نماید و

تنبلی بقیوم غیب و شهرت و عنایات کنید که ای پروردگار

مهربان ای یزدان بزرگوار صد هزار شکر ترا کبیر سزویان را

نواختیدی و در دستان زاده و اعنایت فرمودی

مستندان داد و ایتمند کردی و جبر و جان را سر هم نهادی

بپادگان را چاره بخشیدی و آوارگان را سر و سامان

شنایت نمودی قوی مهربان قوی یزدان قوی در رحمت

و الباء علیک ع و صلی علی نبی ای امیر الله

نامرات در این مقام وارد و ملاحتله کردید تنبل و

نصرت بود و توجرت و نذرت الیوم عنایای رجال ثاقب

و تو آگاه و علمای اقوام و ملل کرد و تو بینا و بانبیا

اتوا اضعف اضعف اضعف اضعف و توانایان ناتوان شدند

و اما رحمن مردمیدان این چه فضل است و این چه
 احسان است حق قیوم راست است که نساء و ابانیا
 فخر جمال فرمود و اما در بقوت ایمان غالب بر ابطال
 میدان نطفی فصح بنشیند و بیانی بلیغ قلبی روشن
 عظام فرمود و صدری هم جانی پر بشارت داد و
 وجدانی در نهایت لطافت و نورانیت له الفضل و
 له الجود له الاحسان علی کل وجود امة الله زمرا و اما ^{الله}
 فاطمة و امة الله را صیر دانگ بر ابدع ابواب ابرار دارید و
 همچنین جناب سلیل علی اکبر و جناب آفا همید را از قبیل
 این عبد نهایت اشتیاق ابرار دارید بگویند غم مشور حشر
 مباش جمال قدم و روحی لأجتماع النصارا از وطن و
 شهرها استخراج نمودند اگر من و شما را نیز استخراج نمایند
 خبری ندارد ناستی بجهت مقصود نمودیم و از کاس
 بلای او چشیدیم و البیضاء علیک ع ^{هو خلیفی}
 ای

ای امثال الله ای و در وقت موقوفه جناب معاصم هر چه
مدتی غائب و غایب بودند انتشار الله عنقریب طالع
و حاضر کردند افق بیت روشن و خانه و کاشانه کارا
و کاشن کرد فی الحقیقه رستم نمودند و تعدد کرده اند
و شما پیش روید و شکایت نماید و فریاد و فغان برآید
مقتید و من این ایشان را زجر نمایم اجر ایام و ایشان آنچه
توبه کنند و انابه نمایند معذور و معفو نخواهند شد
شما شنیدید و او محقوق بلکه مستحق فضاصل نامحدود ولی
در فاعده شرع انور اینست که مدتی و مدتی لیه هر دو
چون حاضر کردند حکم صادر کرد و فضاصل جاری شود
جناب ساجد ما حجت بر ما نیست که باید من و مدتی هر دو در پیش
باشم حاضر شویم انوقت حکم و فضاصل هر دو جاری کنید
باین بیان شما را هم می توانید باینجا بکشید عجب نشیمن است
جناب حاجی ایند این می دانند چون کار بقصاص انجامد

چوب و نازیانه بمیان آید آن وقت شما فوراً حق خود را
 حلال مینمایید و از قصاص رها یابید ولی زیارت روضه
 مقدسه حاصل گردد در این صورت تو کوبد عاقل
 جنت و اگر طاق آید جناب حاجی غالب و غنام را سب
 کردند پس چه باید کرد پاره جرعفو و سکوت نیست
 و الا من در این میان باختام زیر آفتاب حاجی دوباره
 حاضر شوند و آنچه عرض همراه دارند جواب خواهند
 و من نیز باید شب و روز بجزیر مشغول کردم پس شما بهتر
 اینست که جناب حاجی را معذور و از قصور ما مؤذم عاف
 دارید انشاء الله آیند تلافی ما نماند مینمایند علی الرحمن
 در زیارت روضه مبارکه بیاد شما بودند ع ع

هوکلبی ای پاران حقیقی

گویند که انسان آیت رحمن و اعظم بخشایش حضرت
 یزدانست این آواره گوید که چنین است چرا میراست
 چرا

چرا اختیار است چرا دلیل است فرد کما ماش همواره
سرور منظر موانست مرمانت بی سرو سامانست
سرگردانست بلکه اسیر زندانست گویند این حقیقت
برهانست و دلیل واضح نمایانست زیرا در عین
اسارت ناجی از موهبت عالم انسانی بر سر دارد و
اکتیل سلطنت آسمان بر فرق چون پرتو بالاد انعامات
صورتی انلی بر زیر و چنان ادنی انگند شهید سلطنتش
در جهان خال نیز چون عالم پاک تحقیق باید چنانکه مشاهده
میشود که حضرت مسیح چون بجهان فیض رفت عایش
بلند شد و آیینش از چند و همچنین سلطان ابدی حال
امهدی چون بجهان باقی شنافت قوت و قدرتش و
سلطنتش در عالم قانی نیز تحقیق یافت و این عزت امکانیه
پرتوی از سلطنت لامکانست و این درخشدگی در
افق ملک نمایی از تباری و پرتو افشانی در جهان ملکوت

باری من سکوت نمودم تا آنجانب چه گویند و انشاء

علیک ع هوالابی

ای بندگان حضرت دوست صبر است و انوار فیض

عنایت از مملکت غیب جبروت ابرو تشعشع و مشارع

و قلوب صافیه بتجلیات غیر متناهیه و فیوضات

غیبیه فان بشارت الطیبه از جهان پنهان متابع و

نجات تقدیس از دایره توحید منشر سبحان الله

این فیوضات کلیه که از جمیع جهات مصیئ و محیط و

شرق و غرب را روشن کرده پرتوش بر چشم کوران تأثیر

نمورد و بوی خوشش شامه را معطر نکرد نیز بپوش

نفس غیر را شمره بخشد عطاء نفیاسش شخص خسیس را

فائده ندهد ای ثابان را سخنان از سرور و جبور پرواز

نمایند که قدم ثابت یافتید و شیری ثابت جسد دلد

بامر دارید قلبی چون انخاب روشن ساطع روحی بهتر از

وفتحى بي بعد وحصر تشبث بميثاقك ومهتك

بذليل عهد وپیمان والبرهان عليك مع مولاي

يا من اتاجيه في فتح الآيات ومن المناجى الناجى انك

اليه في سخاوت التوارى ودحو الأليس في وحشة الراجى

واغتر وجهي براب الذل ولا تكسار وانضغ اليك في

عنتك السامية وحضرت باب رحمتك الذي مقبل

الإبرار والأحرار ان تغر عبادك وتولاه بسرايا ستومة

من السماء وجرد جنة في الملا الأمل والبر من شاحة

من جبروتك المولى اى رب مولاه عبادك الذابان

بين اظفر الأعداء وادفانك المشاومون بين يدى المنكزي

الرؤساء الذين تزدري عائمهم بقتلهم من الضاعة

الأجناب العالمة البناء ايربنا حفظهم في صون حمايك

وايدتم بعونك وعنايتك واسرهم في معاننا حفظك

وذكر لك انك انت الحافظ الفدير مولاي مولاي

هؤلاء فقراء في ذنوبهم وحمائلك زامنهم في رحمة
 ساحفهم ذنوبك فابسط اليك اكت البرز والأفكار
 منصرفان تفتح عليهم ابواب العزة الأبدية السالفة على
 الأقطار الشريفة على الأرحاء الباهرة الآثار وان تجلسهم
 على سر رفوعة وارائات موضوعه خافضة الرأيات
 ساطعة الأيات وان تجعلهم خيالنا في حدود الكافات
 وغرا في بين حيعك العظمة شديدة الأشراف وتبزيما
 باذعة في مطاع الأنوار وافق الميثاق واسكرهم من الكاسر
 اللهاق انك انت المعطي الكريم الرحيم مع هؤلاء
 مولاي مولاي هؤلاء عبيدك الخافون عزاء عزاءنا
 الناظرون الى اخواننا ذنوبك المجهلون الى الملكوت ^{تبتك} بعد
 المنذرون على التراب خستما ركعا حيد العزة الوضياك
 اللزبون وحصن عنايتك وجبروتيتك المتوقدون بنار
 محبتك المعروفون بنسبتهم اليك بين برينك رب ربى

نشأه الشمس الأخرى واشرق عليهم بانوار الروض الكبري
وابسثام من مراندهم بروحات القدس من اذنانك الأعلى و
اجهم بنيرات معطرة نسجت من رياض الكونان الكبرى و
نشأ من بسم بنات لآيات المساجاة من رياض جبروتك
الأسهى واجسام معالم التوحيد وشعائر التقديس بالين
قلوب الأصفياء ومعيت السجيرين في الكونان الكافى الهى
افى اشنام بنات قدسك عن كل الأشياء وبيتهم في
جمالك المعجى في غيب النار وبيتهم في طلعتك انوار المنيرة
على عوالم الميناع بنا الا الذين كسفت عن ابصار قلوبهم
النقاء ما رادى ملاذى توكل خيبت منهم واشفت كل
عليل منهم واغن كل فقير منهم واروى القلاء والطعم الجياع
من المائدة التي نزلت من السماء والبسهم خاع الشوى و
ترجمهم عن كل كاس الكاس الطافح بصهباء موهبتك
يارب الارباب وقدسهم عن كل لذة الا اللذة بموائدك

يارب لليثاق الميثاق انك انت الوهاب ع هـ
ای و وفات مرتزات مفید است در این قیامت کبری
میدانی ترتیب شد که از یک جهت حدیبیان ^{شد}
و از جهت دیگر نمایان نه خصایش و سست با کوفت و
بدایت و نهایتش چیز شامع عالم لاسوت مردان و
دیوان در این میدان سپر انداختند و شیران زبان
عاجز و ناتوان گشتند شما که و وفات بشو بودید
و لو در قیصر سوان بودید در این میدان بفضل مردان
باختید و علم افراختید و نرد محبت
باختید و گوی سبقت و بودید و همت بهمردید
این نیست مگر از فضل و عنایت جمال قدم دو حی
لأحبانه الفداء پس بشکرانند این بخشایش مردانی ما هم
با اتحاد و یگانگی و عاظمه نماید در بحر توحید دستش
کردید و از جام تشریف سر سست شوید با نزار ^{شد}
برافروزدید و با سران موهبت آشکار شوید ثانی الحقیقه

بصفت تقدیر حقیقی ظاهر و باهر شود ۴ ۴

هوای بی ای خدای رازدان خوش

تسخن تو آگاهی و کوهی که در هر شای و هر صبحگاهی

با کمال نیاز بدو گشت نماز آدم و راز آغاز کنم که ای یزدان

مهربان من ای جان من ای جان من تو آنکی بر آشکار

و پنهان من این یاران سرسخت باده پیمانند و پیمازه

بدست بزم کههان اختران آسمان مهر تو بند و چراغان

نور افشان پپر تو و مرغان چمنستان چشمت تو این

اختران داد و نشان کن و این چراغان را درخشانده بنور

بسیایان این مرغان را کلباناک پیاوی بیاموز و این

پرزگان را پرندگی در آسمان آزادگی شب و روز آید

بیاد روی تو بند و آشنند موی تو و شیفته خردی

تو ز مهر هوش بوی تو و سرکشگری تو سپاس تا

که آفرینش را پر تو بخش اوستی و جایگاه راستان داد